خاصه در مجلسی با حضور بانوان محترم، بخواهد درباره عبید حرف بزند. این مشکل را ایرج پزشك زاد هم داشت که چند ماه پیش در همان مرکز درباره عبید سخنرانی کرد. مشکل این است که عبید پردهٔ نزاکت متعارف را دریده و شعرها و حکایت هایی سروده است که درآن از آلات تناسلی زن و مرد و راه‌های دخول و خروج آنها بی پرده سخن گفته است.

پزشکزاد بی رودربایستی تر بود. ولی عاصمی کوشید خود را با حیا تر نشان دهد، و داد. این بود که بسیاری از حکایت های عبید را، که در عین حال از زیباترین کارهای اوست، ندیده گرفت، و برخی را هم که آورد، دستکاری شده آورد، بدان سان که بیتی از شعری یا کلمه‌ای از حکایتی را از عبید برداشت و مال خودش را جای آن نشاند. شاید بتوان با این کار فقط حیای عاصمی را تحسین کرد. هرچه بود، شبی ارزنده بود که به وسیله بنیاد فرهنگی ابوعلی سینا برگذار شده بود.

می گوید: «این همه نقد و بررسی و تشریح و بخیه و جراحی در نشریات و ماهنامه‌ها... کافی نیست! که در «سالن های تجمع»، بیش از آنکه به چشم و گوش مجالی برسد، «قالب های نقد» را آماده می سازند، ... تنها به‌دنبال ضعف ها و خرده‌گیری ها...»!

می توان البته به آنان که از ناقدان یا شبه‌ناقدان آزرده‌خاطرند، این نکته را یادآوری کرد که آن آزادی بیان مطلقی را که برنامه‌گذاران و هنرمندان برای خود قائلند، چرا از ناقدان و دست به‌قلمان دریغ می دارند؟ در برابر شبه‌ناقدان، شبه‌هنرمندان هم داریم. با آنها چه باید کرد؟ نمی شود که آنها هرچه را که می خواهند ـ و به هر شیوه ـ روی صحنه بیاورند و از ما «بردباری» بطلبند، ولی خود، بردباری روبرو شدن با خرده‌گیری ها را ـ گیرم که خطاکارانه ـ نداشته باشند. نه باید از به‌روی صحنه آمدن آثار میان مایه برآشفت و نه از قلم زدن خرده‌گیران ناقدنما. هیچیك از این دو ـ راه به‌جایی نمی برند و پایدار نمی مانند. آنچه می ماند چیزی است که «جوهر» هنری و فرهنگی دارد، حسی را بر می انگیزد، اندیشه‌ای را می سازد و با مخاطبان خود رابطه برقرار می کند. هنرمندنما، همانقدر عمر کوتاه دارد که ناقدنما!

● حرف های قابل تأمل دیگری نیز در بولتن های جشنواره به‌میان آمده است که بیشتر به «نفس تآتر امروز» مربوط می شود. «عباس معروفی» می گوید که ما در عرصه فرهنگ خودمان هیچ راهی جز شناختن تکنیك های تازه و «زبان جهانی» نداریم و از همین راه می توانیم «در عرصه اقیانوس وار هنر، لنگر بیندازیم و پرچم خود را در اهتزاز دراوریم.» معروفی، «رسیدن به آین راه» را در گرو اتحاد همه نیروها می بیند. در اتحاد و یگانگی است که پربار می شویم. ما چندین «گروه متوسط» هستیم که تجربه‌های متوسط داریم، آیا بهتر نیست که همه با هم «مجمع قدرتمند ایرانیان با فرهنگ» را به‌وجود آوریم؟»

«نیلوفر بیضائی»، کارگردان جوان، که در فرانکفورت تحصیل تآتر کرده است، کمبود اصلی در تآتر برونمرزی را در بی اعتنایی به «اندیشه و فرم» جستجو می کند. نبود فرم های صحنه‌ای است که دست بالا تآتر خارج از کشور را به یك «بیانیه سیاسی» تبدیل می کند. نویسنده و کارگردان تآتر باید «نورم های اجتماعی را زیر علامت» ببرد و تماشاگرش را «مجبور به تأمل در تفکر و شکل زندگی اش» بکند. باید آینه جامعه»اش باشد. «بیضایی» می افزاید «در تآتر کلمات و دیالوگ ها به‌خودی خود اهمیت ندارند، بلکه با استفاده از بدن، زبان، صدا، ریتم، رنگ و نور... «مفهوم پیدا می کنند». بدون «تکنیك» و «زیبایی شناسی» صحنه‌ای شاید بهتر باشد که (به‌جای تآتر) ـ «به نوشتن یك مقاله انتقادی بسنده کرد»!

«مجید فلاح زاده» نیز، همین نکته را به‌شیوه ویژه خود بیان می کند؛ می گوید: «تآتر حرفه‌ای، تآتر اندیشمند، حرف نمی زند... بازی زبان نمی کند، بازی بدن می کند، منبر نمی رود، منبر ویرانی می کند! منم منم نمی کند، تنم تنم می کند...»!

● خطابه کوتاه «گرهارد هاگ»، مدیر تآتر «باتورم»، جای برگذاری جشنواره تآتر ایرانی، سخت به‌دل می نشیند. به‌نظر می رسد که او نیز زیر تأثیر استقبال پرشور ایرانیان مهاجر از جشنواره، قرار گرفته است. دانسته است که این مهاجران یا تبعیدیان که هزار درد بی درمان دارند، با چه شوقی به هنر و فرهنگ خود روی می آورند. می گوید: «این حقیقت که هنرمندان ایرانی حاضر در این تآتر همگی در تبعیدی ناخواسته به‌سر می برند، بر این فستیوال سایه افکنده و به آن رنگ خاصی بخشیده است... دامنه وسیع این تولیدات تآتری نشانه قدرتمندی از نیروی عاطفی آنهاست، که باوجود محرومیت های مادی، چون هنرمندان تآتر در همه دنیا، بار سنگین آن را بر دوش می کشند.»

«گرهارد هاگ» در خطابه خود به «صحرای کربلا» نیز می زند. می گوید: «تشنجات اخیر در روابط سیاسی میان دولت های ایران و آلمان... به‌صراحت نشانه یك چیز است: «از گفتگوی انتقادآمیز» جز «گفتگو» باقی نمانده است! از گفتگو هم نمی تواند سخنی به‌میان آید، وقتی که ملت ها از شرکت در آن محروم می شوند و همه چیز در پشت درهای بسته صورت می گیرد...»!

گرهارد پس از اشاره به ماجرای «سلمان رشدی»، آرزو می کند که روزی بیاید که یك جشنواره تآتر آلمانی نیز در «تهران و تبریز و شیراز» برگذار شود...»

● جشنواره تآتر ایرانی، سومین دور خود را نیز پشت سر می گذارد. و از حالا باید با توجه به جنبه‌های مثبت و منفی آن، خود را برای دوره چهارم آماده سازد.

هرجویی» و شله‌زردنذری

فیلم را می آوریم:

«اولین بار «رضا» را در مراسم پخش شله‌زرد نذری دیدم. رضا برای برادرم «حسین» یك کاسه شله‌زرد نذری آورده بود...»

داریوش مهرجویی فیلم های «گاو» و «پستچی» را، در سال های پیش از انقلاب اسلامی بوجود آورد که در ده‌ها جشنواره معتبر جهانی تحسین شدند و جوایز مهمی به آن ها تعلق گرفت.

رشگران «آنژه»:

گزارش مصور «ردقتی»

فلسطینی که در اثر گلوله سربازان اسرائیلی در خون خود غلتیده، عکس بگیرم، یکی از همین سربازان با گلوله‌ای پای مرا نشانه گرفت. گلوله‌ای که درون گوشت و پوست می چرخد و جا باز می کند و کسی را که گلوله به وی اصابت کرده یا برای همیشه و یا برای مدتی طولانی فلج می سازد.»

منوچهر دقتی پس از مجروح شدن، مدتی در بیمارستانی در اسرائیل بستری می شود و سپس به پاریس می آید. تاکنون پای او را دو بار جراحی کرده‌اند و یك جراحی دیگر نیز در پیش است. مسؤولان جشنواره عکس و فیلم های خبری آنژه پس از اطلاع از نظر داوران در مورد برنده شدن «منوچهر دقتی» با همان صندلی چرخدار او را به وسیله هواپیما به آنژه بردند و جایزه را به او دادند.

دوره‌های بعدی جشنواره راه پیدا کنند و یا حداقل «امکان برگذاری یك جشنواره تئاتر کودکان و نوجوانان، در جوار بزرگسالان فراهم آید...»

ـ بدیهی است که ما نیز هم در این امیدواری با مسؤولان جشنواره سهیم هستیم و هم در شادمانی آنان از